**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020823**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا دلیلی بر وجوب زکات در پول‌های کنونی داریم یا نداریم؟ آقای قایینی به یک سری ادله تمسک کرده بودند و خب ما آنها را نپذیرفتیم. ما روایت‌هایی که دال بر زکات در ثمن باشد یا در مال باشد را نپذیرفتیم از جهات مختلف اشکال کردیم. حالا آقای قایینی خب به روایت‌هایی که در آنها مال به کار رفته بود تمسک کردند، اینجا یک مشکلی و بعد وارد این بحث شدند که مال را به معنای پول گرفتند بعد نسبت‌سنجی بین این روایت و روایت‌هایی که در غیر ۹ چیز زکات را واجب نمی‌دانند وارد آن بحث شدند. ما خب چون ادله را وافی نمی‌دانستیم در اصل وجوب دیگر نیازی به آن بحث‌ها نمی‌دیدیم. فقط من یک نکته‌ای را اینجا ایشان در ضمن بحث وارد یک بحث اصولی شدند که من بیشتر می‌خواهم آن بحث اصولی را طرح کنم. آن بحث این هست که اگر ما اثبات کنیم، آقای قایینی رابطۀ بین ادلۀ زکات در مال را بعد از این که مال را به معنای پول گرفتند و روایت‌هایی که نافی زکات از غیر ۹ چیز هست عموم و خصوص من وجه می‌گیرند و اینها را تعارض بین اینها می‌اندازند و بعد مثلا با عمومات کتابی عمومات را حالا یا به عنوان مرجع یا به عنوان مرجِّع آن را منشأ فتوا دادن به لزوم زکات در پول می‌گیرند. خب اینجا یک مشکلی هست این که یک موقعی شما مال را به معنای پول، پول را متعین می‌دانید خب مثلا این بحث‌ها را بتوانیم دنبال کنیم. ولی خب این احتمال هم هست مال یک معنای عام هم دارد کأنّ هم معنای عام دارد هم معنای خاص. باید ثابت بشود که مال در معنای خاص استعمال شده تا رابطۀ این دلیل با عمومات، روایات حاصرۀ زکات در ۹ چیز عموم و خصوص من وجه بشود. و الا اگر مراد از این دلیل مال به معنای مطلق باشد، خب مطلق باشد ادلۀ حاصره مقیدش هم هستند دیگر واضح است. احتمال این که مال به معنای مطلق ما یملک باشد این باعث می‌شود که ما نتوانیم به این روایات تمسک کنیم. این اصل شبهه است. ایشان می‌گوید نه با وجودی که این احتمال هم، اگر در حد احتمال هم باقی بماند ما باز می‌توانیم تمسک کنیم. حالا من عبارت ایشان را می‌خوانم یک قدری این بحث در موردش می‌کنیم. با توجه به آنچه گذشت می‌توان به احادیث، این صفحۀ کتابشان است. با توجه به آنچه گذشت می‌توانیم به احادیث زکات مال برای اثبات زکات پول استدلال کرد زیرا اوّلا مال در پول ظهور دارد، خب ما این را قبول نداشتیم، گفتیم مال در پول ظهور ندارد برعکس مال در مطلق شیء ظهور دارد. ثانیا بر فرض آن که مال بین پول و آنچه ارزش مالی دارد مانند کالاها و اجناس مشترک باشد باز می‌توان مطلوب را اثبات کرد چه آن که بین این دو مفهوم نسبت عام وخاص مطلق وجود دارد و مفهوم پول قدر متیقن آن است. از این رو این ادله نسبت به قدر مشترک این دو مفهوم یعنی پول اجمالی ندارد و حجت است که ما هم گفتیم تازه اگر هم باشد پول نیست، درهم و دنانیر است. خب درهم و دنانیر دیگر اثبات مطلق ایشان را نمی‌کند. حالا من فعلا آن بحث‌های گذشته را نمی‌خواهم تکرار کنم. از سوی دیگر نسبت بین معنایی که این ادله در آن حجت است یعنی زکات پول و ادلۀ حصر زکات عام و خاص من وجه است. عام و خاص من وجه که شد دیگر وارد آن بحث‌ها می‌شویم که چه کار باید بکنیم در مورد این دو تا دلیلی که رابطه‌اش عام و خاص من وجه است. بعد حالا توضیح می‌دهند که ما ادلۀ زکات در پول را مقدم می‌داریم، حالا آنهایش بماند.

پرسش: تحقق عموم و خصوص من وجه بین این دو معنا مبتنی بر استعمال لفظ مشترک مال در معنای پول است اما چنانچه این لفظ در معنای عامش یعنی هر شیء مالیت‌دار استعمال شده باشد نسبت بین آن ادله و ادلۀ حصر زکات در اشیای نه گانه عام و خاص مطلق خواهد بود نه عام و خاص من وجه، در این صورت مانند بقیۀ موارد عام و خاص و مطلق و مقید ادلۀ عام زکات مال به غیر از موارد ۹ گانۀ زکات تقیید خواهد خورد ولی از آنجا که قرینه‌ای بر این که لفظ مال در کدام معنا استعمال شده وجود ندارد نمی‌توان آثار استعمال در معنای خاص را اثبات کرد و به نسبت عموم و خصوص من وجه و تعارض بین دو دلیل حکم کرد. پاسخ در نسبت سنجی بین دو دلیل مفهومی که واقعا و به حمل شایع مقصود متکلم است و لفظ با فرض عدم تعارض در آن حجت است ملازمه می‌شود هر چند روشن نباشد که لفظ در این معنا استعمال شده یا تنها بر آن معنا منطبق است، از سوی دیگر روشن است که لفظ مال در این روایات بر هر نوع پول دلالت دارد و بر دیگر اشیاء و کالاها دلالتی ندارد زیرا استعمال لفظ مال در معنای عامش احراز نشده است و نسبت بین پول و غیر موارد ۹ گانۀ زکات عموم و خصوص من وجه می‌باشد هر چند نسبت به معنای عام مال و موضوع حدیث حصر عموم و خصوص مطلق باشد. خب این عبارت ایشان.

من در توضیح عبارت ایشان یک نکته‌ای را عرض بکنم یک بحثی هست تحت عنوان انقلاب نسبت. در بحث انقلاب نسبت مثلا یک اکرم العلمایی داریم یک لا تکرم العلمایی داریم یک دلیل سومی گفته اکرم العالم العادل. بحث این هست که اگر این اکرم العالم العادل، لا تکرم العلماء را تخصیص زد این لا تکرم العلمایی که تخصیص خورده است، اکرم العلمای مطلق را می‌تواند تخصیص بزند یا نمی‌تواند؟ خب مرحوم آقای نایینی و به اصطلاح آقای صدر مدرسة النایینی اینها قائل به انقلاب نسبت هستند و می‌فرمایند که چون لا تکرم العلماء ولو به قرینۀ منفصله تخصیص خورد و اختصاص پیدا کرد به عالم غیر عادل مقداری که دلیل در او حجت هست را باید ملاحظه کرد و چون مقداری که دلیل در او حجت هست عالم غیر عادل هست به دلیل لا تکرم العلماء نسبت بین اکرم العلماء و لا تکرم العلماء منقلب می‌شود به تعبیر دیگر نسبت را باید بعد از تخصیص ملاحظه کرد نه قبل از تخصیص.

اینجا مرحوم آقای صدر یک بحثی دارند من فقط فهرست‌وار به این بحث اشاره کنم آن این است که خلاصه وجه تقدیم خاص بر عام اقواییت ظهور است. و اقواییت ظهور مربوط به این نیست عام بما هو حجة را ملاحظه کنیم. عام بما هو ظاهر، ظهور عام را باید ملاحظه کرد. چون قوت ظهور خاص منشأ تقدیم بر عام می‌شود اگر دلیل لا تکرم العلماء بعد از این که تخصیص خورد و مراد از او عالم غیر عادل شد ظهورش قوی‌تر بشود خب عیب ندارد، ولی مجرد این که لا تکرم العلماء مقدار حجتش عالم غیر عادل هست ظهور را تقویت نمی‌کند. وقتی ظهور را تقویت نکرد بنابراین نکتۀ عقلایی که منشأ تقدیم خاص بر عام می‌شود در اینجا وجود ندارد. به نظر ما این مبنای شهید صدر کاملا در اینجا درست است اصل معنای کبروی‌اش. و این که در نسبت سنجی دلیل بما هو حجت ملاحظه می‌شود نه درست نیست. دلیل بما هو ظاهر ملاحظه می‌شود، ولی صغرویا آیا دلیل منفصل ظهور را تقویت می‌کند یا نمی‌کند آن خودش یک بحث است. ممکن است ما بگوییم که دلیل منفصل ظهور شیء را تقویت می‌کند. و این یک مرحلۀ بحث آنجا هست. یک مرحلۀ دیگر بحث این هست که ما چند جور ظهور داریم. یک ظهور دلیل در مدلول تصوری، یک ظهور دلیل در مدلول تصدیقی اولیٰ به اصطلاح شهید صدر، یک ظهور دلیل در مدلول تصدیقی ثانیه که مراد جدی می‌گویند. اینجا ولو دلیل منفصل ظهور دلیل در مدلول تصدیقی اولیٰ را تغییر ندهد ولی ظهور دلیل در مدلول تصدیقی ثانی و مراد جدی را تغییر می‌دهد. البته آقای صدر اینها را توجه دارد بحث کرده من فهرست‌وار به بحث‌ها می‌خواهم بپردازم. روی همین جهت حاج آقای ما عقیده‌شان این هست که انقلاب نسبت را درست می‌دانند، صحیح می‌دانند، عمدتا هم به همین نکته که در واقع آن چیزی که مدار هست ظهور دلیل در مراد جدی است و ظهور دلیل در مراد جدی با قرینۀ منفصله تغییر می‌کند. حالا ما در بحث انقلاب نسبت از زاویه‌های دیگر، دید دیدگر اشکال داریم به نظر ما انقلاب نسبت درست نیست نمی‌خواهم وارد بحث مفصل انقلاب نسبت بشوم. ولی آن قطعه‌ای که مورد نظر من بود همین نکاتی که در بحث انقلاب نسبت هست. با توجه به این مبنا این نکاتی که در این بحث بود ناتمامی فرمایش آقای قایینی در اینجا روی این مبانی روشن می‌شود. بله اگر ما مبنای مرحوم نایینی را اینجا انتخاب کنیم، بگوییم مدار در نسبت‌سنجی دلیل مقدار حجت دلیل هست خب می‌شود اینجا کلام ایشان را پذیرفت ولی به نظر می‌رسد که نه این مطلب درست نیست مطلب شهید صدر درست هست و نکته‌ای که اینجا می‌خواهم اضافه کنم این هست در بحث انقلاب نسبت ما یک دلیل منفصلی داریم خب آن بحث هست آیا این دلیل منفصل ظهور دلیل در مراد استعمالی یا ظهور دلیل در مراد جدی را تغییر می‌دهد یا نمی‌دهد، بحث‌های صغروی اینجا داریم. در ما نحن فیه دیگر آن بحث‌ها اصلا نیست. آن بحث‌هایی که در انقلاب نسبت ممکن است کسی مبنای حاج آقا را داشته باشد مثلا بگوید ظهور دلیل در مراد جدی ملاک هست و اینجا هم ظهور دلیل در مراد جدی در انقلاب نسبت تغییر می‌کند. یا بگوید اصلا ظهور دلیل در مراد استعمالی هم تغییر می‌کند. صغرویا این مبنا را از شهید صدر نپذیرد که دلیل منفصل نه در ظهور دلیل در مراد استعمالی اثرگذار است نه در ظهور دلیل در مراد جدی اثرگذار است. ولی ما نحن فیه اصلا این بحث‌ها نداریم ما دو تا دلیل داریم حالا من دلیل مطلب ایشان را در ضمن یک مثال عرض بکنم، ایشان در واقع اینجوری تقریب کرده بودند که ما یک دلیل داریم می‌گوید وجبة الزکاة فی المال، این کلمۀ مال دو معنا دارد یکی مطلق اموال یکی مال به معنای نقد. می‌خواهیم نسبت این دلیل را با ادلۀ حاصره بسنجیم که ادلۀ حاصره می‌گوید لا تجب الزکاة فی ما علی التسعة اگر مال مطلق اموال باشد خب رابطۀ عموم و خصوص مطلق است، لا تجب الزکاة فی ما علی التسعة، وجبة الزکاة فی المال را تخصیص می‌زند نتیجه این می‌شود که زکات در مالی که تسعه هستند واجب است در غیر تسعه واجب نیستند. ولی اگر مال را خصوص نقد گرفتیم، پول، پول گرفتیم خب رابطۀ این پول با لاتجب الزکاة فی ما علی التسعة عموم و خصوص من وجه است و این عموم و خصوص من وجه که شد بحث تعارض پیش می‌آید و این که ما چگونه این تعارض را برطرف کنیم. شبیه این من حالا یک مثال دیگر هم بزنم، مثلا از مثال‌های معروفی که معمولا اصول با این مثال‌ها بارور شده یکی این که یک دلیل داریم می‌گوید وجب اکرام العالم، یک دلیل می‌گوید لا یجب اکرام العالم الفاسق. اگر گفتیم این عالم مردد است بین مطلق عالم یا خصوص فقیه، اگر مراد مطلق عالم باشد رابطۀ وجب اکرام العالم با لا یجب اکرام العالم الفاسق عموم و خصوص مطلق است. اگر خصوص فقیه باشد بین فقیه و عالم فاسق عموم و خصوص من وجه است دیگر و داخل در بحث عموم و خصوص من وجه می‌شود. به نظر می‌رسد که یک نکته‌ای آقایان دارند آن نکته این است آقایان تعبیر می‌کنند که یک بحثی که در خیلی جاها این عبارت را دارند، می‌گویند احتمال معارض دلیل را از حجیت نمی‌اندازد، احتمال وجود معارض. حالا من این را می‌خواهم با استفاده از این نکته یک قدری تعبیر را اینجوری تعبیر بکنم، احتمال وجود معارض مستقر هم دلیل را اعتبار نمی‌اندازد. لا یجب مثلا اکرام العالم الفاسق داریم، نمی‌دانیم این لایجب اکرام العالم الفاسق یک دلیل معارضی که تعارضش با این دلیل مستقر باشد دارد؟ یا نه یک دلیلی دارد که تعارضش با این مستقر نیست، صلاحیت معارضه با این ندارد، آن همان نکته‌ای که در بحث این که احتمال المعارضة کافی نیست برای این که دلیل را از حجیت بیندازد در اینجا هم دقیقا می‌آید. دقیقا همین نکته اینجا هست که احتمال معارض مستقل باعث نمی‌شود که دلیل را از اعتبار بیندازد. در نتیجه لا یجب اکرام العالم الفاسق حجت هست من دون معارضٍ، چون ثابت نیست معارض، بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود که در ما نحن فیه لا تجب زکات فی ما علی التسعة محکَّم است. چون ثابت نیست یک معارض مستقری برای این داریم. این محصَّل بحث اصولی.

از این بحث دیگر عبور کنیم. آقای قایینی به یک سری ادلۀ دیگری تمسک کردند بعضی ادله را رد کردند که ما از آنها در می‌گذریم آن ادله‌ای که ایشان اثبات کردند و پذیرفتند به آنها صحبت می‌کنیم، بعدش هم یک سری مؤیداتی آوردند، بعضی از مؤیدات را هم مناقشه کردند، بعضی از مؤیدات مناقشه نکردند که باید یک مقداری صحبت بشود چرا اینها را مؤید ذکر کردند دلیل ذکر نکردند؟ و ما روی آنهایی که مناقشه نکردند و اینها محور بحث را قرار می‌دهیم. آن دلیل دیگری که ایشان تمسک کردند یک دلیل سوم تمسک می‌کنند که رد می‌کنند و من از آن می‌گذرم. دلیل چهارم، وجه چهارم استدلال به تعلیل روایت زکات برنج. ممکن است با حدیث ابی بصیر که از نظر سند صحیح محسوب می‌شود وجوب زکات در همۀ انواع پول‌ها را تأیید و یا اثبات نمود.

ابو بصیر می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ فِي الْأَرُزِّ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرُزٍّ فَيُقَالَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ قَدْ جُعِلَ فِيهِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ عَامَّةُ خَرَاجِ الْعِرَاقِ مِنْهُ.»

ایشان می‌گوید در زمان ما نیز رواج پول‌های غیر، ترجمه کرده ترجمه‌اش را نمی‌خوانم. در زمان ما نیز رواج پول‌های غیر طلا و نقره کمتر از رواج و داد و ستد برنج نیست در آن زمان در شهر مدینه یا غیر مدینه پول‌های رایج فعلی وجود نداشته است و زکات در آن قرار داده شود در حالی که امروزه تقریبا همۀ خراج و مالیات‌ها براساس آن است.

خب اینجا یک مشکلی هست که این روایت نسبت به برنج زکات را ثابت کرده خب از ادلۀ دیگر استفاده می‌شود در برنج زکات نیست بنابراین روایت را یا باید حمل به استحباب کرد یا حمل بر تقیه کرد، ایشان محصل بیانشان این هست که این که روایت موردش حمل بر تقیه بشود باعث نمی‌شود که ما نتوانیم به آن تعلیل تمسک کنیم.

ظهور این حدیث در مورد اثبات وجوب زکات برنج حجت نیست زیرا یا در حالت تقیه صادر شده است یا همانطور که مشهور اصحاب معتقدند و در کلام صاحب جواهر رحمه الله نیز آمده است و دستور به آن استحبابی است. با این حال عدم حجیت ظهور آن در مورد زکات برنج با دلالت تحلیل روایت در وجوب زکات در چیزهایی که در برخی مناطق مالیات مردم از آن است منافاتی ندارد، خصوصا اگر آن را بر استحباب حمل کنیم زیرا عدم حجیت ظهور امر به زکات برنج به معنای عدم ظهور نیست و دلالت تعلیل بر حکم عام تابع ظهور امر به زکات برنج در حدیث است نه تابع حجیت آن تا آخر عبارت. بنابراین براساس حدیث ابی بصیر می‌توان در همۀ اشیائی که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متداول نبوده ولی در این زمان عموما مالیات مردم از آن است زکات را ثابت دانست. بعد می‌گوید و لسان این حدیث نسبت به احادیث حصر زکات در موارد ۹ گانه لسان حکومت است از این رو این حدیث بدون ملاحظۀ نسبت بین دو خطاب بر ادلۀ حصر مقدم می‌شود و معارض محسوب نمی‌شود.

در مورد این دلیل چند تا مطلب مطرح است، یک بحث کبروی که در جایی که یک دلیلی خودش تقیه‌ای باشد، یک کبرایی داشته باشد آیا اینجا می‌شود به آن کبری تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد؟ به نظر ما نمی‌شود تمسک کرد، توضیحش در جای خودش، یک بحث کبروی. این یک بحث.

بحث دوم این است که آیا در اینجا در، اصلا اینجوری که ایشان روایت را فهمیده روایت معنایش این است؟ یا اصلا معنای از عبارت چیز دیگری هست در خود آن کبریٰ تقیه است نه در تطبیق کبری بر مورد، نه اصلا خود کبری، ما آن که از این روایت می‌فهمیم آن این است، امام علیه السلام استدلال می‌کند چون حکام خراج می‌گیرند پس خراج مشروع است، استدلال به خراج خارجی است که خارجا چون خراج عراق این که خب قطعا تقیه‌ای است، مجرد این که حکام خراج می‌گیرند این دلیل مشروعیت نیست که، خود تعلیل نشانگر این هست که امام علیه السلام در مقام تقیه است، می‌گوید مگر می‌شود حکام بی‌خود کرده باشند؟ می‌گیرند دیگر، خب پیداست مشروع است دیگر. این خودش شاهد بر این است که تقیه‌ای است، ایشان گویا عبارت را اینجوری معنا کرده عموم خراج، خراج اهل عراق یعنی لازم هست که خراج اهل عراق از او باشد، این مطلب حتما غلط است چون فرض این است که در آن زمان‌ها لازم نبوده که خراج آنجا بگیرند، چون فرض این است که در آن زمان ادلۀ حصر زکات در ۹ چیز وجود داشته، اگر از آن هم نمی‌گرفتند زکات تأمین می‌شده ؟؟؟ فقرا. تأمین می‌شده، به اصطلاح، لازم نبوده حتما از برنج زکات بگیرند تا به مصارف زکات برسانند. اگر این معنایی که ایشان می‌گیرد قطعا غلط است. چون آن با ادلۀ حصر و ادلۀ دیگری که بعدا ایشان می‌آورند که علت حصر در این ۹ چیز را این بیان می‌کند که به دلیل این که این ۹ چیز تأمین کنندۀ نیاز فقرا هست، پس معنایش این است که در آن زمان اگر زکات از برنج هم نمی‌گرفتند چیز فقرا تأمین شده بود. پس این یعنی چی؟ عامة خراج اهل العراق؟ یعنی حکام می‌گیرند، نه این که باید بگیرند، نه لازم نیست بگیرند، ولی می‌گیرند دیگر، خب می‌گیرند این که خب تقیه‌ای است دیگر، استدلال به فعل خارجی حکام بر مشروعیت چیز روشن تقیه است و من اتفاقا به این روایت اگر توجه داشته باشید در بحث‌های سابق خیلی تأکید داشتم، یعنی روشن‌ترین دلیل بر تقیه‌ای بودن را همین روایت می‌گرفتیم. چون این طریق خیلی روشن است که این تقیه است. بنابراین این اصلا اینجوری که ایشان معنا کردند روایت معنایش معنا نباید کرد. حالا این نکتۀ دوم.

نکتۀ سوم این که حالا این لسان این لسان حکومت بر ادلۀ حاصره را اصلا من نفهمیدم، آن ادلۀ حاصره به قرینه، اگر این هم باشد اینها با ادلۀ حاصره معارضند. ادلۀ حاصره به قرینۀ روایاتی که توضیح می‌دهد علت حصر را ادلۀ حاصره می‌گوید که این ۹ چیز تأمین کنندۀ چیز فقرا هست، این روایت می‌گوید نه برای این که نیاز فقرا برطرف بشود برنج را باید زکاتش را داد، دقیقا معارضند دیگر. او می‌گوید آن ۹ چیز نیاز فقرا را برطرف می‌کند، این می‌گوید نه نیاز فقرا با آن ۹ چیز برطرف نمی‌شود باید برنج هم باشد تا نیاز فقرا برطرف بشود، چه حکومتی دارد؟ این دوتا با همدیگر حکومت دارد. دقیقا معارضند، یک لسان واحد دارند با هم باید معارض باشند. و چون آن روایت‌ها مسلم است، تازه معارض هم باشند این را باید کنار گذاشت، چون روایت‌های قطعی الصدور است، روایت مسلم است، این روایت ظنی الصدور است، حالا اگر تازه قاسم عن ابیه بود دیگر، روایت سندش چی بود؟

**شاگرد:** علی بن حسن فضال از ابراهیم

**استاد:** خب آن موثقه هم هست تازه. اگر ما روایت موثقه را هم بپذیریم حجیت ذاتی‌اش را در معارضۀ با روایت‌های صحیحه باز هم حجیتش را بپذیریم تازه می‌شود یک خبر معتبر ظنی الصدور که نمی‌تواند در مقابل خبرهای متواتر قطعی الصدور قیام کند. پس بنابراین این روایت

**شاگرد:** حالت تعلیلی می‌شود آن حالت عامة خراج

**استاد:** خب حالا اگر تعلیل باشد تعلیل می‌شودحکومت؟

**شاگرد:** خب ظهورش قوی‌تر می‌شود

**استاد:** نه، مجرد این که تعلیل دارد ظهورش را قوی‌تر نمی‌کند. نه آقای چیز هم به قوت ظهور تمسک نمی‌خواهد بکند، می‌گوید حکومت دارد و بین حاکم و محکوم نسبت‌سنجی نیست. این چه حکومتی دارد من نمی‌فهمم.

**شاگرد:** عنوان ثانوی نیست با خراج بودن خودش عنوان ثانوی نمی‌شود دال و مدلول شد؟

**استاد:** یعنی چی عنوان ثانوی؟

**شاگرد:** آنها دارد اجناس ؟؟؟ زکات را می‌گوید فارغ از این که بگوییم تعلق

**استاد:** خراج یعنی این که، خراج یعنی زکات چیز با آن است دیگر، یعنی معنایش این هست که خراج، یعنی این تعلیل روایت را بخواهیم توجیه کنیم عرض کردم ؟؟؟ این روایت را اینجور که ما نمی‌فهمیم که ایشان فهمیده، اگر بخواهیم بفهمیم استدلال این هست چرا زکات در برنج واجب است؟ به دلیل این که آن نکتۀ جعل زکات بدون گرفتن زکات از برنج حاصل نمی‌شود، آن ادلۀ حاصره می‌گوید نه آن نکته حاصل می‌شود. دقیقا لسانشان یک لسان قابل

**شاگرد:** استاد این تعارض به شرطی که قضیۀ حقیقیه باشد این نمی‌خواهد رد کند که آن ۹ تا تأمین کننده است می‌گوید الآن در عراق این ۹ تا تأمین کننده نیست باید از برنج قضیۀ خارجیه است حقیقیه نیست باید ؟؟؟ تعبدی

**استاد:** یعنی چی؟ یعنی ادلۀ حصر آن زمان را نمی‌گیرد؟

**شاگرد:** نه، یعنی الآن در عراق آن ۹ تا چیز

**استاد:** یعنی دلیل حصر روشنش همان زمان است دیگر. هر چی می‌خواهد باشد، قضیۀ حقیقیه باشد هر چی باشد قدر مسلمش زمان امام صادق و امام باقر است دیگر.

**شاگرد:** نه الآن در عراق این ۹ تا چیز کافی نیستند.

**استاد:** کافی نیست ادلۀ چیز می‌گوید نه کافی هست.

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** نه می‌گوید کافی هست دیگر. نه اینجور نبوده، نه ادلۀ حصر می‌گوید کافی نبوده، کافی بوده. این می‌گوید کافی نیست آن هم می‌گوید کافی هست دیگر.

**شاگرد:** تعبدی نیستش که کافی باشد یا کافی نباشد.

**استاد:** نه این دلیل می‌گوید کافی نیست، آن می‌گوید کافی هست. ما که آن زمان نبودیم که بفهمیم کافی بوده یا کافین بوده، با همین ادله می‌خواهیم کفایت و عدم کفایت را بفهمیم دیگر. ادلۀ حاصره می‌گوید کافی است، این دلیل می‌گوید نه کافی نیست باید برنج هم ازش زکات بگیرد. این دو تا با هم معارضند دیگر دقیقا معارض شاخ و دم ندارد که.

**شاگرد:** ایشان می‌گوید این از نظر سندی صحیح است این.

**استاد:** حالا ایشان صحیحه تعبیر کرده چه عرض کنم. ایشان صحیحه تعبیر کرده این علی بن حسن فضال که باشد که موثقه است دیگر این صحیحه. حالا مگر صحیحه اصطلاحی که آقای خویی گاهی اوقات به کار می‌برند ایشان می‌گویند ما صحیحه را در معتبره به کار می‌بریم. یک جایی من دیدم آقای خویی، بعید است چون اینجا بین صحیحه و موثقه فرق گذاشته بودند. دیگر حالا اینجوری تعبیر کردند. خب این هم این روایت. بنابراین این ادله‌ای که به عنوان دلیل ایشان ذکر کردند هیچکدامشان اثبات مدعای ایشان را نمی‌کند. برویم ادله‌ای که. یکی دو تا دلیل دیگر هم دارند بگذار آن دلیل، وجه چهارم را ذکر می‌کنند و رد می‌کنند.

وجه پنجم صدق درهم بر پول‌های فلزی غیر نقره. ایشان می‌گویند درهم در لغت خصوص پول نقره نیست بل طلاق داشته و شامل هر پولی که از جنس طلا نباشد می‌گردد شاهد آن اطلاق درهم بر درهم ناخالصی است که مشتمل بر سایر فلزات نیز می‌باشد چه خصوص در مواردی که ناخالصی آن زیاد باشد همانگونه که در حدیث زید سائق فرض شده که یک سوم درهم نقره و دو سوم آن سرب و مس است. که ما به اطلاق این ادله تمسک کنیم. این خیلی تعجب عجیب است، هیچ کسی درهم را به این معنای عام نگرفته، پول غیر طلا. هیچ کس نگفته. فوقش ما می‌گوییم پولی که طلایش، یعنی درهم پول نقره‌ای است ولی می‌گوییم لازم نیست نقره‌اش غالب باشد یک مقدار هم نقره داشته باشد کافی است. همین مقدار درهم را نقره است. آن فوقش اوّلا این که ما از آن روایت زید، روایت زید سائق می‌گوید که من یک جایی هستم در بخارا و اینها، آن بخارا درهم‌هایی آنجا چیز می‌شود که یک سوم نقره است یک سوم مس است، یک سوم نحاس، سرب است حالا عین تعبیرش را بخوانم. ثلث فضة و ثلث مسا و ثلث رصاص. این اینجوری تعبیر می‌کند. می‌گوید و درجاهای دیگر این درهم‌ها معامله نمی‌شود. این که این درهم علی وجه الاطلاق اگر گفته بشود این درهم را شامل بشود هیچ روشن نیست اوّلا، مجرد این که این آقا درهم را در این مورد اطلاق کرده دلیل بر این نیست که درهم این مورد را بگیرد، به تعبیر دیگر استعمال اعم از حقیقت بوده، این می‌تواند مجازا به اعتبار این که همچنان که پول درهم در جاهای دیگر معامله می‌شود این هم پول، چون شبیه آن بوده به اصطلاح یک سوم نقره داشته مثلا شبیه خب آن نقره‌های دیگر هم گاهی اوقات سیاه می‌شده، یک نقرۀ سیاهی یک قدری مثلا این شکلی بوده. این دلیل بر این که درهم به مجرد همین روایت ما شاهد بر این بگیریم که درهم این موارد را می‌گیرد این اوّلا دلیل نیست، ثانیا فوقش این است که درهم به معنای پول نقره‌ای ولو نقره‌اش کم باشد یک سوم باشد، اما مطلق پولی که پول فلزی غیر طلا، این من نفهمیدم این از کجا به این چیزهای خاص، پول فلزی غیر طلا را بهش نقره می‌گویند، من این را نفهمیدم. بنابر این به نظر می‌رسد این اصلا، ایشان توجه به این دارند که سند این روایت معتبر نیست ولی حالا صرفنظر از بحث‌های سندی این روایت به نظر می‌رسد که این روایت اصلا به درد بحث ما نمی‌خورد. این دیگر ادلۀ دلیل‌هایشان تمام می‌شود، وارد بحث مؤیدات می‌شوند آن مؤیدات هم فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد